



مجلس شورای اسلامی  
مرکز تحقیقات اسلامی

# گزارش بررسی مالیات بر ارث

معاونت پژوهش

شورای فقهی / کمیته فقه اقتصادی

دی ماه ۹۲

# مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی

## معاونت پژوهشی

## شناسنامه گزارش

اعضای کمیته فقه اقتصادی شورای فقهی  
(به ترتیب حروف الفبا)

حجت الاسلام والمسلمین محمد زروندی رحمانی  
مدرس خارج فقه حوزه و استادیار مدیر گروه فقه جامعه المصطفی  
العالمیه

حجت الاسلام والمسلمین مجید رضایی  
مدرس سطوح عالی حوزه و مدیر مرکز مطالعات قرآن دانشگاه مفید

حجت الاسلام والمسلمین خالد غفوری  
محقق مؤسسه فقه اهل البيت عليهم السلام

حجت الاسلام والمسلمین محمدحسین فلاحزاده  
رئیس مرکز موضوع شناسی احکام فقهی

حجت الاسلام والمسلمین رضا مختاری  
مدرس سطوح عالی حوزه، رئیس مؤسسه کتاب شناسی شیعه

حجت الاسلام والمسلمین سید عباس موسویان  
مدرس سطوح عالی حوزه، دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و  
مدیر گروه مدیریت مالی دانشگاه امام صادق (ع)

حجت الاسلام والمسلمین هاشم نیازی  
مدرس خارج فقه حوزه و مدیر گروه فقه جامعه المصطفی العالمیه

حجت الاسلام والمسلمین احمدعلی یوسفی  
مدرس سطوح عالی حوزه و مدیر گروه اقتصادی اسلامی پژوهشگاه  
فرهنگ و اندیشه اسلامی

استاد مدعو: حجت الاسلام والمسلمین مجید حبیبیان  
مدرس سطوح عالی حوزه و استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه  
طباطبایی (ره)

عنوان:

"گزارش بررسی مالیات بر ارث"

شماره ثبت در مرکز:

۹۲-۲۱-۴۱

تاریخ انتشار:

دی ماه ۱۳۹۲

دبیر علمی:

جناب آقای مسعود امامی

کارشناس مرکز:

مرتضی گله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# گزارش بررسی مالیات بر ارث

معاونت پژوهش

شورای فقهی / کمیته فقه اقتصادی

دی ماه ۹۲



## فهرست مطالب

۱۰	.....	مقدمه
۱۲	.....	مشروعیت مالیات بر ارث
۱۸	.....	حدود و شرایط مالیات بر ارث
۲۴	.....	نتیجه‌گیری





مقدمه

## مقدمه

مالیات بر ارث یکی از مالیات‌های مرسوم در جوامع امروز است، هر چند مانند برخی از انواع مالیات در میان همه کشورها شایع نیست. بر اساس مطالعه‌ای که درباره نظام مالیاتی ۸۰ کشور به انجام رسیده است حدود ۵۶٪ از کشورهای توسعه یافته و حدود ۵۰٪ از کشورهای در حال توسعه از نظام مالیات بر ارث برخوردارند. در ایران نیز مالیات بر ارث یکی از انواع مالیات‌های قانونی کشور است که سهم درآمد مالیاتی از آن حدود هفت دهم درصد درآمد مالیاتی کل کشور می‌باشد. مواد ۱۷ تا ۴۳ قانون مالیات‌های مستقیم نیز به بیان مقررات مربوط به این مالیات پرداخته است.

کمیته فقه اقتصادی با توجه به اینکه لایحه اصلاح و بازنگری قانون مالیات‌های مستقیم به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده و در دستور کار کمیسیون اقتصادی مجلس می‌باشد به بررسی مالیات بر ارث از منظر فقهی پرداخته است. نتیجه مطالعات و مذاکرات انجام شده طی دو فصل عرضه می‌شود. در فصل نخست مشروعیت مالیات بر ارث براساس احکام حکومتی ثابت شده است و در فصل دوم برخی از حدود و شرایط مالیات بر ارث از ادله فقهی استنباط شده است.

فصل اول:

مشروعیت مالیات برارث

## مشروعیت مالیات بر ارث

مهم‌ترین مستند مشروعیت مالیات بر ارث ادله عام ولایت فقیه است. به استناد این ادله حاکم اسلامی می‌تواند به اقتضای مصلحت و برای تامین هزینه‌های حکومت از مردم مالیات‌هایی غیر از مالیات‌های منصوص شرعی مانند خمس و زکات اخذ کند. همچنین ادله و شواهد عام دیگری بر مشروعیت مالیات‌های حکومتی در متون کتاب و سنت، از جمله نصوصی که دلالت بر سابقه آنها در عصر معصومان علیهم‌السلام می‌کند وجود دارد که پژوهشگران این حوزه آن را مطرح کرده‌اند. علاوه بر این دو گروه از دلایل عام که به استناد آنها مشروعیت مالیات بر ارث ثابت می‌شود، شواهد و قرائن خاصی نسبت به ارث در کتاب و سنت و فتاوی‌های فقهاء می‌توان یافت که هر یک به گونه‌ای دلالت بر این دارد که ارث فقط دارای ابعاد فردی و خانوادگی نیست، بلکه ابعاد اجتماعی و سیاسی هم دارد و حاکمیت اسلامی فی‌الجمله در آن سهمی دارد، از این رو اخذ مالیات از ارث به حکم حکومتی بیگانه با ادله احکام اولی نیست. برخی از این شواهد خاص بدین قرار است:

۱. قوانین مربوط به ارث در برخی از آیات قرآن کریم در میان آیاتی قرار گرفته است که مربوط به ولایت سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم (ص) بر مومنان است. این نکته گویای این است که قوانین ارث ارتباط تنگاتنگی با ولایت و حاکمیت سیاسی دارد و ابعاد آن محدود به مسائل فردی و خانودگی نیست. از این رو اخذ مالیات از میراث و ماترک مردگان برای تامین هزینه‌های حاکمیت اسلامی به پشتوانه چنین ارتباطی قابل توجیه است؛ از جمله آیه ۶ سوره احزاب است. در این آیه آمده است:

التَّيَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا؛

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند، و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا، بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند [و] بر مؤمنان و مهاجران [مقدمند]، مگر آنکه بخواهید به دوستان [مؤمن] خود [وصیت یا] احسانی کنید، و این در کتاب [خدا] نگاشته شده است.

فراز «أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» در این آیه با توجه به روایات<sup>۱</sup> و فهم فقیهان و مفسران در طول تاریخ، ناظر به مقررات ارث می‌باشد و فراز «التَّيَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» ناظر به ولایت مطلق پیامبر اکرم (ص) بر مومنان است. برخی از فقیهان، گستره ولایت مطلقه فقیه را که مورد تایید و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد، مفاد صدر همین آیه می‌دانند.<sup>۲</sup>

پس در این آیه شریفه نخست از گستره ولایت مطلق برای پیامبر اکرم (ص) سخن گفته شده است که از ولایت مومنان بر خود نیز نافذتر است، سپس بر این نکته تاکید شده که خویشاوندان بعضی نسبت به بعضی در اخذ میراث اولویت

دارند و بر مؤمنان و مهاجران مقدّمند، مگر آنکه مومنان بخواهند به دوستان مؤمن خود وصیت یا احسانی کنند. از کنار هم قرار گرفتن این دو فراز در یک آیه بدست می‌آید که مسئله ارث تنها یک مسئله شخصی نیست و ناظر به مباحث اجتماعی و ولایت سیاسی نیز می‌باشد.

۲. در متون فقهی، ولای امامت به عنوان یکی از اقسام ولاء در اسباب ارث شمرده شده است.<sup>۳</sup> مقصود از ولای امامت این است که هر کس از دنیا برود و هیچ وارثی نداشته باشد امام (ع) وارث او خواهد بود. مستند فقیهان در این فتوا روایات معتبری می‌باشد که در برخی از آنها فراز «الامام وارث من لاوارث له» آمده است.<sup>۴</sup> این روایات و فتوای فقیهان گویای وجود جایگاه امامت و ولایت در آخرین مرتبه از مراتب ارث است و می‌تواند تایید بر این نکته باشد که حاکمیت فی الجمله در میراث مردگان سهمیم است.

۳. در فرضی که تنها وارث برای میت، زوجه او باشد ربع ماترک به او می‌رسد و در اینکه بقیه ماترک چگونه تقسیم می‌شود میان فقها اختلاف است. قول مشهور این است که بقیه ماترک برای امام (ع) است.<sup>۵</sup> روایات متعدد مستند این قول است.<sup>۶</sup> ماده ۹۴۹ قانون مدنی نیز بر اساس همین قول تدوین شده است.<sup>۷</sup> این فتوا گویای وجود جایگاه امامت و ولایت در ارث است و تایید بر این نکته است که حکومت و ولایت در میراث مردگان سهمی دارد.

۴. بیشتر فقها به استناد روایت معتبر علی بن مهزیار از امام جواد (ع)<sup>۸</sup> خمس را در "میراث لایحتسب" یعنی میراثی که به وارث رسیده و وارث گمان ارث بردن از آن را نمی‌برده است واجب یا احتیاط واجب می‌دانند.<sup>۹</sup> سید یزدی در العروه الوثقی می‌گوید:

لا خمس فی المیراث إلا فی الذی ملکه من حیث لا یحتسب فلا  
یترک الاحتیاط فیہ کما إذا کان له رحم بعید فی بلد آخر لم یکن عالما به  
فمات و کان هو الوارث له؛

خمس در ارث نیست مگر در آن مالی که کسی به ارث مالک آن شود از  
جایی که گمان آن را نمی‌برده است. پس احتیاط در آن ترک نشود، مانند  
هنگامی که کسی خویشاوند دوری در شهر دیگر دارد که او را نمی‌شناسد و او  
می‌میرد و او وارث اموالش می‌گردد.<sup>۱</sup>

بیشتر فقیهانی که بر این کتاب حاشیه زده اند بر این قسمت حاشیه ای ندارند  
و این به معنای موافقت آنها با این فتوا است. روایت و فتوای مذکور به روشنی  
گویای این است که میراث در برخی موارد می‌تواند به حکم اولی متعلق خمس که  
از مالیاتهای منصوص شرعی است قرار گیرد. از این رو استبعادی در تعلق مالیات  
حکومتی به میراث نخواهد بود.





فصل دوم:

حدود شرایط مالیات بر ارث

## حدود و شرایط مالیات بر ارث

با مراجعه به نصوص شرعی و متون فتوایی می‌توان تا حدی شرایط و قیود مالیات بر ارث را روشن کرد. چنین آموزه‌هایی می‌توانند ما را به تفسیر روشنتری از مصلحت و ضرورت در اخذ مالیات بر ارث که ملاکهای احکام حکومتی در عصر غیبت می‌باشند نزدیک کنند. بدیهی است که ضرورت و مصلحت در جامعه اسلامی دو مفهومی هستند که در تبیین آنها می‌بایست آموزه‌های دینی را در نظر گرفت.

یکی از بهترین توجیهاتی که برای مالیاتهای حکومتی ارائه می‌شود و بر پایه آن ضرورت عقلی و شرعی مالیات ثابت می‌گردد این است که مالیات، بدهی آحاد جامعه در قبال خدمات عمومی ارائه شده از سوی حکومت است که نماینده عموم مردم می‌باشد. پس هر فرد در قبال استفاده از خدمات عمومی، مدیون به مردم و جامعه خویش است و با پرداخت مالیات، دین خویش را ادا می‌کند.

با پذیرش اینکه مالیات بدهی آحاد مردم به جامعه است برخی از مقررات شرعی و عقلی مربوط به دیون به مالیات نیز سرایت خواهد کرد؛ از جمله این مقررات، حکم «مستثنیات دین» است که مورد پذیرش همه فقها است<sup>۱۱</sup>. بر اساس این حکم، خانه مسکونی، وسیله نقلیه و سایر ضروریات زندگی شخص بدهکار از حکم وجوب ادای دین استثنا می‌شود

و طلبکار نمی‌تواند بدهکار را مجبور به واگذاری یا فروش مستثنیات دین برای ادای دین خود کند.<sup>۱۲</sup>

اگر مالیات را بدهی افراد به جامعه ندانیم، در این صورت هر چند مالیات دین تلقی نمی‌شود اما ملاک حکم مستثنیات دین در مالیات هم به اولویت یا مساوات وجود دارد. پس بر اساس هر دو فرض دین بودن مالیات و دین نبودن آن، دولت نمی‌تواند مستثنیات دین را مشمول مالیات بر ارث و غیر ارث قرار دهد، مگر ضرورت مهمی وجود داشته باشد که اهمیت آن از تامین معاش ضروری مردم بیشتر باشد و یا نحوه اخذ مالیات به گونه‌ای باشد که موجب اخلاص در زندگی مودیان مالیات نشود.

بنابراین اگر میراث میت در زمره مستثنیات دین برای همه یا برخی از ورثه باشد، مانند اینکه خانه‌ای که از میت به ارث رسیده خانه مسکونی همسر و فرزندانش باشد و آنها خانه‌ای جز آن نداشته باشند، یا مغازه و ملکی که از میت به آنها رسیده وسیله ارتزاق و تامین معاش آنها باشد، در این صورت اگر قوانین مالیات بر ارث وضع شده باشد و شامل موارد مستثنیات بر دین نیز گردد و مالیات بر ذمه وارثان به عنوان بدهی مستقر شده باشد، اخذ مالیات از چنین میراثی شرعاً جایز نیست، مگر مالیات به گونه‌ای اخذ شود که موجب اخلاص در زندگی ورثه نشود و یا ضرورت مهمی برای گرفتن مالیات وجود داشته باشد؛ و اگر قوانین مالیات بر ارث هنوز وضع نشده است، قانون‌گذار می‌بایست به استناد ملاک در حکم مستثنیات دین از وضع مالیات بر اینگونه موارد خودداری کند.

علاوه بر سرایت حکم مستثنیات دین به مالیات، با مراجعه به کتاب و سنت و متون فقهی می‌توان به شواهد و قرائنی دست یافت که بر اساس

آنها زوایا و محدوده مالیات بر ارث تا حدی قابل شناسایی است. برخی از این شواهد و نتایج برخاسته از آنها به شرح ذیل است:

۱. از فراز «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» در آیه ۶ سوره احزاب فهمیده می‌شود که بهره مند شدن خویشاوندان از میراث میت، مقدم بر بهره مندی مومنان و مهاجران و سایر افراد جامعه از میراث مردگان است. پس میراث در وهله نخست حق خویشاوندان است و مالیات بر ارث که نتیجه آن بهره مندی جامعه اسلامی از میراث مردگان است مقدم بر حق خویشان نیست و نباید موجب تضییع حق آنها شود. البته چنین برداشتی از آیه شریفه متوقف بر این است که «من» در آیه شریفه بیانیه نباشد.

۲. قید «غَيْرَ مَضَارٍّ» در آیه شریفه «مِنَ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مَضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَلِيمٌ»<sup>۱۳</sup> گویای این است که عمل به وصیت، مقید به این است که موجب ضرر به وارثان نشود. پس با اینکه اموال هر شخصی قبل از مرگش متعلق به اوست و حق تصرف در آنها را دارد و حتی حق وصیت؛ یعنی تصرف بعد از مرگ نیز به او داده شده، اما وصیت او نباید موجب ضرر بر وارثان شود. این نکته گویای این است که وارثان حقی در میراث دارند که حتی مالک اموال در زمان حیات خود نمی‌تواند حق آنها را تضییع کند. پس به طریق اولی، غیر مالک نیز حق تضییع حقوق وارثان را ندارد. از این رو در مالیات بر ارث هم باید حقوق وارثان نسبت به ارث تضییع نشود و آنها متضرر نگردند.

محقق اردبیلی این احتمال را داده است که قید «غَيْرَ مَضَارٍّ» علاوه بر وصیت متوجه دین نیز می‌باشد. در این صورت وصیت و دین هنگامی مقدم بر ارث خواهند بود که موجب ضرر به ورثه نشوند، مانند آن که

مقصود موصی از وصیت، اضرار و حرمان ورثه باشد یا میت در زمان حیات خود بدون آن که نیازی داشته باشد خود را مدیون دیگران کند، پس در چنین مواردی وصیت و دین بر ارث مقدم نخواهد بود.<sup>۱۴</sup>

با توجه به چنین تفسیری از آیه، حقوق وارثان گاهی ممکن است حتی بر حقوق طلبکاران نیز مقدم شود و این گویای اهمیت حقوق وارثان نسبت به ارث است.

۳. مسئله خمس از میراث لایحتسب که پیشتر از آن یاد شد این پیام را دارد که مالیات بر ارث سزاوار است در مواردی باشد که ارث غیر منتظره است و وارث گمان نمی‌برده که چنین ارثی به او می‌رسد، پس گرفتن مالیات از ارث می‌بایست بیشتر متوجه مواردی شود که نه تنها زندگی روزمره وارث به آن گره نخورده بلکه وارث در برنامه ریزی برای آینده خویش نیز به آن چشم داشتی نداشته است. پس حداقل می‌توان چنین نتیجه گرفت که مالیات بر ارث بیشتر می‌بایست متوجه طبقات دورتر در ارث شود و بر این اساس می‌تواند مبلغ مالیات در طبقات دورتر که ارث برای آنها درآمدی اتفاقی و غیر منتظره تلقی می‌شود افزون گردد و طبقه نخست یا باید به طور مطلق معاف از مالیات باشند و یا تا مبلغ زیادی معاف گردند و مازاد بر آن مالیات اندکی برای آنها وضع شود

۴. از برخی روایات و فتاوا بدست می‌آید که شارع نمی‌خواهد عمل به وصیت یا نحوه تقسیم ارث، موجب ضرر به وارثان شود؛ مانند فتوای مورد اجماع فقها به اختصاص وصیت به یک سوم دارایی و فتوای مشهور آنها به استحباب کم کردن وصیت از یک سوم دارایی.<sup>۱۵</sup> بر اساس این فتاوا، انسان نمی‌تواند به هر شکل دلخواه برای اموال خود که پس از مرگش باقی می‌ماند تصمیم بگیرد، حتی اگر این تصمیم‌گیری فی حد ذاته مشروع و

مجاز، بلکه راجح و مطلوب باشد، مانند این که موصی بخواهد همه اموالش پس از مرگش صرف امور خیریه و دینی شود. بر این اساس انسان مکلف نه تنها نمی‌تواند در بیش از یک سوم مالش وصیت کند، بلکه پسندیده این است در همه یک سوم مالش نیز وصیت نکند و به مقدار کمتری از آن وصیت نماید تا اموال بیشتری به ورثه برسد.

اینگونه فتاوا که برخاسته از نصوص معتبر دینی است این پیام را دارند که میراث برای وارثان یک درآمد کاملاً تفضلی و غیر استحقاقی نیست، بلکه وارثان به گونه‌ای نسبت به ارث حقی پیشین دارند که محروم کردن آنها از چنین حقی حتی توسط مالک اموال، ظلم به آنها و نامشروع است. از این رو حکومت اسلامی نیز به طریق اولی می‌بایست در اخذ مالیات در موارد ارث به این نکته توجه کند که ارث برای وارثان درآمدی اتفاقی، بادآورده و غیر استحقاقی نیست تا بتواند به هر شکل ممکن از آن مالیات اخذ کند، بلکه ارث حق طبیعی و عرفی وارثان است و اخذ مالیات نباید موجب تضییع چنین حقی شود.

یکی دیگر از فتاوای در باب ارث که می‌تواند تا حدی راهگشای در این بحث باشد، فتوای برخی از فقیهان به تقیید ارث حبه (انگشتر و برخی اموال اختصاصی میت) به مواردی است که موجب ضرر و مضیقه بر سایر وارثان نشود.<sup>۱۶</sup> میراث حبه که تنها به پسر بزرگتر میت می‌رسد اگر به علت ارزش بسیار زیاد آن نسبت به سایر اموال میت و یا به علل دیگر موجب اجحاف و ظلم به سایر ورثه شود، اختصاص آن به پسر بزرگتر جایز نیست و میان همه ورثه تقسیم می‌شود. این فتوا گویای این است که وارثان نسبت به ماترک میت حقوقی طبیعی و پیشین دارند که حتی در تقسیم ارث بر اساس مقررات فقهی نیز نباید آن حقوق تضییع شود.

فصل سوم:

نتیجه‌گیری

## نتیجه‌گیری

۱. بر پایه ادله عام ولایت فقیه در عصر غیبت، حکومت اسلامی می‌تواند به هر مقدار که ضرورت یا مصلحت اقتضا می‌کند از میراث مردگان مالیات اخذ کند.

۲. میراث درآمدی بادآورده و اتفاقی برای وارثان بخصوص طبقات نخست نیست و آنان حقی طبیعی و پیشین نسبت به اموال میت دارند که این حق حتی مانع و مقید برخی تصرفات میت در زمان حیاتش است و موجب تقیید مقررات فقهی نیز می‌شود. بر این اساس، مالیات بر ارث - خصوصاً در طبقات نخست - نباید به مانند مالیات بر درآمدهای اتفاقی و بادآورده تلقی شود و نرخ آن متناسب با نرخ مالیات بر درآمدهای اتفاقی وضع شود. همچنین در وضع قوانین مالیات بر ارث می‌بایست حقوق وارثان و نیاز آنها در نظر گرفته شود و وضع قوانین نباید آنها را دچار ضرر و مضیقه کند.

۳. اگر مالیاتهای حکومتی و غیر منصوص شرعی را در بهترین دفاعیه ارائه شده برای آنها، دین آحاد مردم به جامعه بدانیم، در این صورت مقید به اموالی خواهد بود که در زمره مستثنیات دین نباشد. پس اخذ مالیات در مواردی که میراث در زمره مستثنیات دین برای وارثان می‌باشد جایز نیست.



از این حکم دو مورد را می‌توان استثنا کرد: نخست هنگامی که ضرورت مهمی اقتضای وضع مالیات بر مستثنیات دین را داشته باشد که ملاک آن اهمّ از ملاک حکم مستثنیات دین است. تردیدی نیست که چنین ضرورتی غالباً برخاسته از شرایط مقطعی و غیر دائمی است و با وضع قوانین دائمی سازگار نیست.

دوم موردی است که نحوه اخذ مالیات از مستثنیات دین، به گونه ای باشد که موجب اختلال در زندگی مودیان مالیات نشود و ملاک حکم مستثنیات دین که اختلال در ضروریات زندگی و معاش شخص بدهکار است در آن وجود نداشته باشد، مانند آن که مقدار مالیات اخذ شده آنقدر کم باشد که آنان را به مضیقه نیندازد و یا زمان اخذ مالیات هنگام انتقال اختیاری اموال توسط وارثان باشد به گونه ای که با توجه به مقدار نرخ مالیات موجب اختلال در زندگی روزمره آنها نگردد.

## پی نوشتها

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۶۵.
۲. الولاية الالهية الاسلامية او الحكومة الاسلامية، آیت الله محمد مومن قمی، ج ۱، ص ۴۴؛ ولاية الامر فی عصر الغیبة، آیت الله سید کاظم حسینی حائری، ص ۱۰۶.
۳. الروضة البهیة، ج ۸، ص ۲۵؛ تحریر الوسيلة، ج ۲، ص ۳۶۳.
۴. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۴۸.
۵. الروضة البهیة، ج ۸، ص ۸۶؛ مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۳۰۴؛ کفایة الأحکام، ج ۲، ص ۸۶۳؛ کشف اللثام، ج ۹، ص ۴۶۲؛ ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۵۷۳ و ۵۷۹.
۶. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰۱.
۷. ماده ۹۴۹ در صورت نبود هیچ وارث دیگر به غیر از زوج یا زوجه شوهر تمام ترکه زن متوفاه خود را می برد، لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلا وارث و تابع ماده ۸۶۶ خواهد بود.
- ماده ۸۶۶- در صورت نبودن وارث امر ترکه متوفی راجع به حاکم است.
۸. وسائل الشیعة؛ ج ۹، ص: ۵۰۱.
۹. تحریر الوسيلة؛ ج ۱، ص: ۳۵۶: «الخامس- ما یفضل عن مؤنثة السنة له و لعیاله من الصناعات و الزراعات و أرباح التجارات، بل و سائر التکسبات و لو بحیازة مباحات أو استنماءات أو استنتاجات أو ارتفاع قیم أو غیر ذلك مما یدخل فی مسمى التکسب. و لا ینبغی ترک الاحتیاط باخراج خمس کل فائدة و إن لم یدخل فی مسمى التکسب، کالهبات و الهدایا و الجوائز و المیراث الذی لا یحتسب، و کذا فیما یملك بالصدقة المندوبة، و إن کان عدم التعلق بغير أرباح ما یدخل فی مسمى التکسب لا یخلو من قوة، كما أن الأقوی عدم تعلقه بمطلق الإرث و المهر و عوض الخلع، و الاحتیاط حسن، و لا خمس فیما ملک بالخمس أو الزکاة و إن زاد عن مؤنثة السنة، نعم یدجب الخمس فی نمائهما إذا قصد إبقائهما

الاسترباح والاستنماء لا مطلقاً».

١٠. - العروة الوثقى، ج ٤، ص ٢٧٦.

١١. مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)؛ ج ١٥، ص: ٢٧: قوله: (و لو طولب وجب دفع ما يملكه عدا دار السكنى و عبد الخدمة و فرس الركوب و قوت يوم و ليلة له و لعياله إن كان حالاً) كما فى «التذكرة و جامع المقاصد مع زيادة ثياب بدنه فى الأخير. و هو الظاهر من التذكرة فى أثناء عباراتها، و اقتصر فى النهاية و الوسيلة و جامع الشرائع على استثناء الأولين فقط. و فى السرائر و التحرير و الدروس على استثنائهما و استثناء قوت يوم و ليلة له و لعياله، و لم يذكروا فرس الركوب. و ستمتع أن فى «الغنية» الإجماع عليه. نعم زاد فى الدروس ثياب البدن. و فى التذكرة الإجماع على أنه لا يجوز بيع دار السكنى، و نسب الخلاف فى الخادم إلى العامة، و ظاهره اتفاقنا على استثنائه. قلت: و النصوص متظافرة باستثناء دار السكنى، و حسنة الحلبي دالة على استثناء الجارية. و ستمتع ما فى «المبسوط و الغنية» من الإجماع. و قال الصدوق: كان شيخنا محمد بن الحسن رضى الله تعالى عنه يروى أنها إن كانت الدار واسعة يكتفى صاحبها ببعضها فعليه أن يسكن منها ما يحتاج إليه و يقضى بقبيتها دينه، و كذلك إن كفته دار بدون ثمنها باعها و اشترى بثمانها دارا يسكنها و يقضى أيضا بالثمن دينه. و فى الروضة لو زادت هذه الأشياء فى أحد الوصفين - يعنى الكمّ و الكيفية - وجب الاستبدال و الاقتصار على ما يليق بحاله، و أنه لو احتاج إلى المتعدّد استثنى كالمّتحد. و منع فى «التذكرة» من بيع الدار و الخادم و تكليفه شراء أدون منهما، و استند إلى الأصل و عموم النهى عن بيع هذه الأشياء، و قال: إن كان فى دار سكناه فضلة يستغنى عنها و جب بيع تلك الفضلة لعدم الضرورة و لحديث مسعدة. و نصّ على الأخير جماعة منهم صاحب الجامع. و فى جامع المقاصد لو كانت ثياب بدنه نفيسة و نفاستها لائقة بحاله لم يجب بيعها و أنّ قوت اليوم و الليلة له و لعياله بالاعتقاد من غير تفاوت بينه و بينهم. هذا كلامهم فى باب الدين. و الظاهر عدم الفرق بين المفلس و غيره من المدنيين فى أكثر هذه كما فى مجمع البرهان.

و أما كلامهم فى باب المفلس ففى «المبسوط و الغنية» الإجماع على أنه لا تباع داره التى يسكنها و لا خادمه الذى يخدمه. و زاد فى الغنية الإجماع على عدم بيع دابته التى يجاهد عليها. و لم تذكر فرس الركوب فى غير فلس «التذكرة و الإرشاد و جامع المقاصد و الروضة كالمبسوط» و غيره. نعم ذكر فيه و فى غيره زيادة على الدار و الخادم ثياب بدنه كما فى «المبسوط» و غيره، و ثياب تجملته كما فى «الإرشاد و المختلف و الممتع» و غيرها و كسوته كما فى «الشرائع». و حكى عن أبى على أنه يستحب أن لا يطلب الغرماء بيع الدار و الخادم و ثياب التجميل. و فى «المبسوط» أيضا يجب أن يكتسى و يكسى جميع من تجب عليه كسوته من زوجته و أقاربه إجماعا، و قدرها ما جرت به عادته من غير سرف، و قد حد ذلك بقميص و سراويل و منديل و حذاء لرجله، و إن كان من عادته أن يتطلس دفع إليه طيلسان، و إن كان يردا شديدا زيد فى ثيابه محشوة، و أما جنسها فإنه أيضا يرجع فيها إلى عادة مثله من الاقتصاد. و نحوه ما فى «التذكرة». و فى «المبسوط» أيضا أنه لا خلاف فى أنه يجب عليه أن ينفق عليه و على من تجب نفقته من أقاربه و زوجته و مماليكه من المال الذى فى يده و لا يسقط عنه نفقة واحد منهم. و قال فى «الكفاية»: إنهم قالوا: إنه يجرى عليه نفقته و نفقة من تجب عليه نفقته و كسوته، و يتبع فى ذلك عادة أمثاله إلى يوم قسمة ماله، فيعطى هو و عياله نفقة ذلك اليوم، انتهى. و فى «التذكرة» لا يزيد على نفقة ذلك اليوم لأنه لا ضبط بعده. و فى «المسالك» لا فرق فى هذه المستثنيات بين كونها عين مال بعض الغرماء و عدمه عندنا، و ظاهرة الإجماع. و استشكل فى «التحرير» فيما إذا كانت الدار و الخادم عين مال بعض الغرماء. و ينبغي أن لا تباع و لا تدفع أم الولد فى ثمن رقبتها إذا كان محتاجا إليها للخدمة، و يكون هذا مستثنى من الرجوع فى العين و من بيعها فى ثمن رقبتها. و فى «التذكرة» أن كل ما يترك له إذا لم يوجد فى ماله اشترى له لقوله صلى الله عليه و آله: ابدأ بنفسك ثم بمن تعول و معلوم أن فيمن يعوله من تجب نفقته عليه فيقدمون، لأنهم يجرون مجرى نفسه، لأن النفقة لإحيائهم. و قال جماعة منهم المصنف فى «التذكرة»: إذا كانت هذه المستثنيات رهنا جاز بيعها

كما لو باشر ببيع هذه الأشياء باختياره فإنه يجوز قبض ثمنها. و سيشير المصنف إلى بعض ذلك. قالوا: و لا يترك الفرس و البسط بل يسامح بالبلد و الحصر القليلة القيمة. و قال فى «التذكرة»: اعتبار ما يليق بحاله فى حال إفلاسه لا فى حال ثروته. و لو كان يلبس دون اللائق بحاله فى حال الثروة تقتيرا لم يزد عليه.

إذا عرفت هذا فاعلم أن المعظم أهملوا استثناء الكسوة فى باب الدين، و من ذكر الكسوة فإنما ذكرها بثياب بدنه أو البدن مما لا يتناول كسوة عياله، و ذكروا فى باب الدين استثناء قوت يوم و ليلة له و لعياله، و استثنوا فى باب الفلوس نفقة يوم القسمة لا غير، قالوا: و تجرى عليه نفقته مدة الحجر و نفقة من تجب عليه نفقته إلى يوم القسمة فيعطى نفقة ذلك اليوم خاصة، و الجمع ممكن هين. و لم أجد نصاً و لا فتوى فى استثناء كتب العلم إلاً ما قاله المولى الأردبيلي من أنهم قد يستثنون بعض الامور المحتاج إليها غالباً مثل الكتب العلمية لأهلها. نعم قد يقال: إذا كان قاضياً فى بلد ناء عن الكتب و لا يمكنه القضاء بدونها يمكن استثنائها كما لعنه يرشد إليه قوله فى «التذكرة»: إن شرط الأخذ عندنا أن لا يكون ممّا يحتاج إليه المفلس فى ضروريات معاشه، انتهى فتأمل فيه.

و روى المشايخ الثلاثة عن العجلي قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام إن على ديناً - و أظنه قال: لأيتام - و أخاف إن بعث ضيعتى بقيت و ما لى شىء؟ فقال: لا تبع ضيعتك و لكن أعط بعضاً و أمسك بعضاً. و نحوه خبر الحظر و الوسمة، و قد يحملان على عدم الطلب المضيق إذ قد لا يكون للأيتام ولى يطلب على الضيق بل ينفق عليهم بالتدرج فلا ينفان كلام الأصحاب. و قد يستبعد استثناء مثل الفرس و الخادم و الخادمين إذا احتاج إليهما و ثياب التجمل دون قوت أكثر من يوم و ليلة و لا وجه له، لأن المدار على ما كان من ضروريات معاشه و به دوام بقاءه و حياته و عدم إذلاله و مهانته، و ما زاد على نفقة اليوم و الليلة ليس له حدّ يرجع إليه كما أسمعناك عن «التذكرة». هذا و لو أنه تبرّع و أعطى هذه المستثنيات فى الدين فالظاهر أنه يجوز له ذلك و يبرأ كما نصّ عليه المولى الأردبيلي لكنّه أمر بالتأمل، و

هذا حديث إجمالى و تمام الكلام فى محلّه.

١٢ . تحرير الوسيلة؛ ج ١، ص: ٦٥٠ : «مسألة ١٠ يجب على المديون عند حلول الدين و مطالبة الدائن السعى فى أدائه بكل وسيلة و لو ببيع سلعته و متاعه و عقاره أو مطالبة غريم له أو إجارة أملاكه و غير ذلك، و هل يجب عليه التكبس اللائق بحاله من حيث الشرف و القدرة؟ وجهان بل قولان، أحوطهما ذلك خصوصا فيما لا يحتاج إلى تكلف و فيمن شغله التكبس، بل وجوبه حينئذ قوى، نعم يستثنى من ذلك بيع دار سكنها و ثيابه المحتاج إليها و لو للتجمل و دابة ركوبه إذا كان من أهله و احتاج اليه، بل و ضروريات بيته من فراشه و غطائه و ظروفه و إنائه لأكله و شربه و طبخه و لو لأضيافه مراعى فى ذلك كله مقدار الحاجة بحسب حاله و شرفه، و أنه بحيث لو كلف ببيعها لوقع فى عسر و شدة و حزاة و منقصة، و هذه كلها من مستثنيات الدين لا خصوص بعض المذكورات بل لا يبعد أن يعد منها الكتب العلمية لأهلها بمقدار حاجته بحسب حاله و مرتبته».

١٣ . نساء / ١٢ .

١٤ . زبدة البيان فى أحكام القرآن؛ ص: ٦٥٤ : «غَيْرَ مُضَارٍّ» كأنه حال من فاعل يوصى أو الوصية لأنه مصدر و يحتمل عن الوصية و الدين أيضا يعنى أن الوصية و الدين اللذين هما مقدّمان على الإرث هما اللذان لا يكون فيهما ضرر على الوراث مثل القصد بالوصية مجرد حرمان الوارث، فما قصد وصية حقيقة و الدين كذلك بأن يستدين دينا غير محتاج إليه فيضيعه للإضرار، أو يقرّ بدين مع عدمه للإضرار فكلّ ذلك ليس بمقدّم على الإرث إذا علم فيجوز عدم سماع مثل هذه الوصية و الدين.

١٥ . مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة (ط - الحديثة)؛ ج ٢٣، ص: ٢٨٦ [فى استحباب التقليل فى الوصية] قوله: «و يستحبّ التقليل» ظاهر العبارة أو صريحها لمكان قوله و هكذا، أن التقليل مطلقاً أفضل كما هو صريح التحرير و التلخيص و الدروس و هو ظاهر المهذب فى موضعين منه و الحواشى و كذا فقه الراوندى و قد يفهم من كلام المبسوط كما

ستسمع و ظاهر الدروس أن استحباب الإقلال فالربيع أفضل من الثلث و الخمس أفضل من الربيع و هكذا. نصّ عليه على عليه السلام ... قلت: المستفاد من فحوى أخبارنا لمن تأمل أنه مطلقاً أفضل كما ستسمع.

١٦ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام؛ ج ٣٩، ص: ١٣٤: و من شرطه أيضا أن يخلف الميت مالا غير ذلك، فلو لم يخلف مالا سواه أى مال الجباء لم يخص الأكبر بشيء منه وفاقا لصريح جماعة، بل المشهور كما فى المسالك و غيرها، للأصل السالم عن معارضة إطلاق الأدلة المنساق إلى المفروض الذى هو الغالب، بل قد سمعت مضمرة سماعة المشتغل على أن ذلك للميت من متاع بيته، مضافا إلى استلزام ما عداه الإجحاف بالورثة و الإضرار بهم، فما عن بعضهم - من عدم اشتراط ذلك للإطلاق - فى غير محله. نعم فى اشتراط كون الغير كثيرا بحيث يعادل نصيب كل من الورثة مقدار الحبة. أو نصيب الكل مقدارها، أو عدمه مطلقا، و كفاية ما قل منه و لو كان درهما و هى تساوى دنائير، أوجه.